

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هفتم شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۴ (صص ۴۴-۲۵)

معرفی تذکره ی معدن الجواهر از محمد مهدی واصف مدراسی

محمد خشکاب*

دکتر سید محمد علوی مقدم*

چکیده

یکی از تذکره‌های گمنامی که در شبه قاره در سال ۱۲۶۰ هـ. به رشته تحریر درآمد، معدن الجواهر اثر محمد مهدی واصف مدراسی است. این تذکره از پنج جهت حائز اهمیت است. یکی این که این کتاب در حکم مجموعه‌ای از فنون ادبی مانند عروض و قافیه و صنایع ادبی است. دوم از جهت شاعران هم‌عصر نویسنده که در کمتر تذکره‌ای می‌توان شرح حال آنها را یافت و همچنین تاثیری که بر دیگر تذکره‌های بعد از خود گذاشته است. سوم از جهت نقد ادبی و اطلاعات سبک شناسانه و اعتراضاتی که بر دیگر شاعران نموده است. چهارم تألیف تذکره «گلزار اعظم» و رساله «ذوالفقار علی» که در جواب اعتراضات معدن الجواهر نوشته شده است. و پنجم تألیف رساله «حسن خطاب و ردّ جواب» توسط واصف در ردّ اعتراضات رساله ذوالفقار علی و تألیف تذکره حدیقه المرام به زبان عربی در جواب تذکره گلزار اعظم. هدف نویسندگان برخی از تذکره‌ها در واقع رقابت و جواب گویی در مقابل دیگر تذکره‌هاست؛ مانند تذکره مردم دیده در جواب مجمع النفایس و یا صبح وطن در جواب گلدسته کرناتک. تذکره گلزار اعظم نیز برای جواب گویی به معدن الجواهر نوشته شده است. اهمیت تحقیق حاضر در اینست که نشان می‌دهد در سال‌هایی (نیمه دوم قرن سیزدهم) که زبان فارسی در هند در حال انحطاط بود در کرناتک (هند جنوبی) هنوز مجالس مشاعره و حتی بازار نقد شعر برپا بوده است.

کلید واژه: معدن الجواهر، محمد مهدی واصف مدراسی، گلزار اعظم، نقد شعر، کرناتک.

*Email: Mohammad.Khoshkab@iaus.ac.ir دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار

*Email: m.alavi.m@hsu.ac.ir

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار

مقدمه

یکی از عوامل مهم اتحاد بین ملت‌ها زبان مشترک آنهاست. آری هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر است؛ اما نمی‌توان نقش زبان مشترک را نادیده گرفت. این زبان شیرین فارسی بود که دو ملت ایران و شبه قاره را به هم نزدیک کرده بود و آن همه شکوفایی و رواج زبان و ادبیات فارسی را در دوران سلطنت تیموریان هند به ارمغان آورده بود که متأسفانه این ارتباط با از بین رفتن زبان فارسی در شبه قاره برداشته شد. در قرن سیزدهم زبان فارسی در شبه قاره دو حریف قدرتمند پیدا کرد که نتوانست در مقابل آن بایستد. یکی زبان انگلیسی و دوم زبانهای بومی هند بود. «در سال ۱۸۲۹م. به جای زبان فارسی، زبان انگلیسی، زبان اداری هند شد تا بالاخره در سال ۱۸۴۴م. فارسی مقام و منزلت خود را از دست داد و رو به انحطاط گذاشت» (سید عبدالله، ۱۳۷۱: ۱۶۹) با انقراض گورکانیان تسلط انگلیس بر خاک هند بیشتر شد تا جایی که بعد از گذشت یک قرن زبان انگلیسی جای زبان فارسی را که قدمتی چهارصد ساله به عنوان زبان رسمی در این کشور داشت، گرفت. زبانی که پیوند دهنده دو ملت بزرگ بود. دیگر خبری از امیرخسروها و بیدل‌ها نبود. اما می‌بینیم که در همین دوران یعنی نیمه دوم قرن سیزدهم در ناحیه کرناتک (هند جنوبی) بازار شعر و شاعری، نقد اشعار، جلسات مشاعره و تشویق شاعران هنوز پابرجاست. وجود چندین تذکره در همین سالها نشانگر همین موضوع است. در این مقاله سعی شده در مورد یکی از تذکره‌های گمنامی که اتفاقاً بحث و جدل درباره آن بسیار بوده است، بررسی شود تا شاید جایگاه زبان فارسی را در دورانی که در حال انحطاط بود نشان دهد. زبان شیرینی که امروزه در شبه قاره نفس‌های آخرش را می‌کشد. در قرن سیزدهم حدود شصت تذکره تالیف شد. اما از میان این تذکره‌ها شش تذکره عصری در هند جنوبی به رشته تحریر درآمد که مؤلفین آنها ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند و بر آثار یکدیگر تاثیر گذاشته‌اند. این تذکره‌ها عبارتند از ۱- گلدسته کرناتک، غلام علی موسی رضا متخلص به رایق ۱۲۴۸-۱۲۱۰ هـ ۲- نتایج الافکار، قدرت الله گوپاموی ۱۲۵۷-۱۲۵۶ هـ ۳- معدن الجواهر، محمد مهدی و اصف مدراسی ۱۲۶۲-۱۲۶۰ هـ ۴- صبح وطن، نواب محمد غوث خان بهادر متخلص به اعظم ۱۲۵۸-۱۲۵۶ هـ ۵- گلزار اعظم، نواب محمد غوث خان متخلص به اعظم، ۱۲۶۹-۱۲۶۷ هـ

۱-۱ اهداف تحقیق

هدف نگارندگان این است که پس از معرفی مؤلف و ویژگیهای تذکره معدن الجواهر و نسخه

های موجود آن، به بررسی آثاری که در جواب *معدن الجواهر* نوشته شده، بپردازیم. در خلال آن، آثاری را که واصف در مقام دفاع از خود به رشته تحریر درآورده است، معرفی نماییم. همچنین نشان بدهیم چگونه در آن سالهایی (نیمه دوم قرن سیزدهم) که زبان فارسی در حال انحطاط و فراموشی بود مجالس مشاعره و حتی بازار نقد شعر در کرنا تک (هند جنوبی) رواج داشته است.

۱-۲- روش تحقیق

شیوه تحقیق در این پژوهش کتابخانه ای است که به شیوه ی توصیفی ارایه خواهد شد. بدین صورت که یافته های تحقیق با مطالعه و فیش برداری از کتب و نسخه های مربوطه به دست خواهد آمد و سپس توصیف و تحلیل خواهد شد.

۱-۳- پیشینه و ضرورت تحقیق

این تذکره تاکنون تصحیح و چاپ نشده و گمنام باقی مانده است. نقوی بنا به اظهار خودش به این تذکره دسترسی نداشته است (نقوی، ۱۳۴۷: ۷۰۹) و همان طور که از شواهد پیداست گلچین معانی نیز به این کتاب دسترسی نداشته و مطالبی را بیان نموده که از دیگر تذکره ها به دست آورده است (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۲ / ۲۷۹-۲۷۶). همچنین نام واصف مدراسی که خود صاحب دیوان شعر است در فهرست فرهنگ *سخنوران* (خیام پور، ۱۳۷۲) و نیز در کتاب *آثارالشعر* (اکرام، ۱۳۸۷) نیامده است. به این ترتیب لازم است تا مؤلف و تذکره *معدن الجواهر* معرفی شود.

بحث و بررسی

زندگینامه محمد مهدی واصف مدراسی: مؤلف در تذکره خود ذیل عنوان «واصف» که تخلص شعری اوست خود را چنین معرفی می کند: «فقیر حقیر هیچ مدان شیخ محمد مهدی ابن غلام محی الدین المخاطب به محمد عارف الدین خان رونق ابن حافظ محمد معروف برهان پوری». (واصف مدراسی بی تا ۱: ۶۲۷). واصف در سال ۱۲۱۷ در مدراس به دنیا آمد. در ایام کودکی همراه پدر خویش به دیگر سرزمین ها سفر کرد و در هفده سالگی دوباره به مدراس وارد شد و زیر نظر علامه زمان حاجی الحرمین مولوی تراب علی در مدرسه سرکار کمپنی، مشغول تعلیم نوجوانان ولایت فرنگ شد (اعظم، ۱۲۷۲: ۳۹۷). در این دوران به غیر از پدر خویش زیر نظر استادانی همچون مولوی خان عالم خان فاروق و مولوی عبدالرحمان، داماد خان بهادر و مولوی سید عبدالقادر حسینی، مدرس مدرسه عالی مدراس و شیخ محمد غلام استفاده علمی کرد و بعد از آنها علوم معقول و منقول را از مفتی الاسلام بدر الدوله فرا گرفت. واصف علوم نقلی مثل تفسیر و حدیث و

فقه و عقاید را از همین استاد آموخت. پس از چهارده سال وارد بلده نتهرنگر شد و با عارفی دیگر به نام عالم ابن سید قادر عالم قادری برخورد و در پای مجالس وعظ، قرآن و حدیث او نشست و خرقه خلافت در طریقه قادریه و اجازه وعظ را از او حاصل نمود. او تأثیر سخن خود را از این استاد می داند. اگرچه در بدایت حال مشق سخن را از پدر خویش آموخت. «واصف در سال ۱۲۶۲ هجری داخل محفل مشاعر اعظم شد و در مترجمی محکمه عالییه برای خود اعتبار کسب نمود. وی بعد از وفات نواب اعظم، عازم حیدرآباد شد و در حکومت آنجا مأموریتی به دست آورد». (اعظم، ۱۲۷۲: ۳۹۹-۳۹۷). وی «در سال ۱۸۷۳م/ ۱۲۹۰ هـ در حیدرآباد فوت کرد» (بینش، ۱۹۷۳: ۱۵۹). عارف نوشاهی تاریخ وفات او را ۳۰ رجب ۱۲۹۰ هـ ثبت کرده است. (نوشاهی، ۱۳۹۱، ۲: ۸۴۳).

معرفی «رونق»، پدر مؤلف: غلام محی الدین مخاطب به عارف الدین خان متخلص به رونق پسر حافظ محمد معروف برهانپوری که از دوستان و نزدیکان مؤلف گلزار اعظم است، در سال ۱۱۹۲ هجری در مدراس به دنیا آمد. اجداد رونق همگی اهل زهد و عرفان و حافظ قرآن بوده‌اند. رونق تحت تربیت مولوی محمد اسماعیل و مولوی حاجی محمد قرار گرفت و کتب متداوله فارسی را خدمت غلام محی الدین معجز فراگرفت و نکات شعری و مشق سخن را از مولانا آگاه آموخت و هم صحبت بزرگانی چون میرزا محمد صادق خان شیرازی متخلص به کوکب بوده است. در سن بیست سالگی ملازم سرکار نواب عمده الامرا بهادر گشته، متعین امیرالملک ماجد گردید و در نزد او اعتباری به دست آورد. بعد از وفات او، از غم و ناراحتی شدید بیمار شد. بعدها کار منشی‌گری را برگزید و به تعلیم سرداران فرنگ از جمله سرتاس منرو کورنر مدراس مشغول شد. بعدها به جانب حیدرآباد رفته و در آنجا سکونت گزید. در سال ۱۲۶۶ وارد محفل مشاعر اعظم گردید و قدرت شاعری خویش را به رخ دیگران کشید. شعر را بدیهه می‌سرود. در این میان با راغب در رفت و آمد بود. واصف در هنگام تألیف معدن الجواهر می‌نویسد که سن پدرش به هفتاد رسیده است و با پسر بزرگ خود که برادر واصف باشد؛ یعنی غلام زین العابدین گوشه عزلت اختیار نموده است. رونق قصیده و غزل و مثنوی می‌سرود. دو مثنوی یکی «سیلاب غم» در مرثیه قاسم بیک مرحوم برادر بزرگ سرفراز حسین خان قادری و دوم «گرداب غم» در مرثیه خان موصوف که هر دوی آنها در آب غرق شده بودند سروده است. واصف می‌نویسد در زمانی که سن او حدود پانزده سال بوده پدرش (رونق) دیوان / شعاع خود را همراه داشته و با خود به حیدرآباد برده

است. (واصف مدراسی، بی تا: ۲۴۴-۲۴۲). به گفته‌ی مولف محبوب الزمن، رونق در حیدرآباد درگذشت. (صوفی ملکاپوری، ۱۳۲۹: ۱/ ۶۶۹-۶۶۸).

آثار واصف: بسیاری از آثار واصف در زمان حیات او به چاپ رسید. اما دو تذکره‌ی او یعنی معدن الجواهر و حدیقه‌المرام او به چاپ نرسید. احتمال می‌رود اعتراضاتی که حداقل بر تذکره معدن الجواهر از سوی دیگران، شده بود، او را از این کار بازداشته است. به هر حال آثار به چاپ رسیده‌ی واصف از این قرار است:

۱- بیاید نوشت ۱۲۷۸ هـ / ۱۸۶۱ م. (نوشاهی، ۱۳۹۱: ۱/ ۲۶۴) - ۲- شرایط تعلق‌داری. ۱۲۷۷ هـ / ۱۸۶۱ م. (همان: ۲۷۵) ۳- ذخیره‌العقبی فی شرح اسماء الحسنی. ۱۲۷۶ هـ / ۱۸۵۹-۶۰ م. (همان: ۷۷۱) - ۴- دلیل ساطع، تاریخ تألیف ۱۲۴۸ هـ / ۱۸۳۳-۱۸۳۲ م. ۵- فرهنگ واژه‌های اردو و هندی و سانسکریت به فارسی. ۱۲۶۶ هـ / ۱۸۵۰ م. (همان: ۸۴۳/۲) - ۶- مناظر اللغات فرهنگ فارسی - اردو. ۱۲۷۰ هـ / ۱۸۵۳ م. (همان: ۸۷۴/۲) - ۷- جواهر المصادر. ۱۲۷۸ هـ / ۱۸۶۱ م. (همان: ۹۱۳/۲) - ۸- کلمات آبدار / رقعات واصفی. (همان: ۱۳۵۸/۲) - ۹- حکایات دلپسند. تاریخ تألیف رمضان ۱۲۵۳ هـ / ۱۸۳۷ م. (همان: ۱۳۹۰/۲) - ۱۰- حسن خطاب و ردّ جواب. تاریخ تألیف: ۲۷ جمادی الثانی ۱۲۸۷ هـ / ۱۸۷۰ م. (همان: ۱۴۵۷/۲) مؤلف در مقدمه می‌نویسد که «روزی او نسخه‌ای از تذکره‌ی معدن الجواهر را که در ۱۲۶۰ هـ / ۱۸۴۴ م. تألیف کرده بود، به مولوی محمد حسین راقم افضل الشعرا اهدا کرد و از او درخواست که چون ترجمه‌ی شیخ ناصر علی سرهندی در این تذکره سقیم و مذموم به نظر می‌آید، او (راقم) آن قسمت را از دیدگاه اصلاح، ملاحظه کند. راقم به واصف پاسخ داد: «تو به نسبت من که نسالی و مهارت تو در لسان فارسی ظاهر است» و به جای اصلاح در معدن الجواهر، رساله‌ای به نام جواب اعتراضات واصف نگاشت. واصف حسن خطاب و ردّ جواب را در پاسخ همان رساله نوشته است و ۳۷ مورد ایراد راقم را جواب گفته است» (همان: ۱۴۵۷/۲). ۱۱- دیوان واصف: ذوالحجه ۱۲۶۴ هـ / ۱۸۴۸ م. (همان: ۲۲۵۳/۳) - ۱۲- وسیله‌النجات، شرح ۲۰۱ نام حضرت محمد (ص) و اوصاف ایشان. ۱۲۷۵ هـ / ۱۸۵۹ م. (همان: ۲۴۲۶/۴). اعظم به برخی از آثار مذکور اشاره کرده و چند اثر ترجمه‌ی واصف را این گونه بر می‌شمارد:

آثار ترجمه شده به زبان هندی: ۱- روضه العابدین ترجمه جلد اول در مختار ۲- ترجمه آداب الصالحین ۳- خلاصه التکمیل در عقاید و تحسین اخلاق. ۴- مطلوب الاطبا (اعظم، ۱۲۷۲: ۳۹۹-۳۹۸). در تعلیقات اشارات بینش آمده است که «در سال ۱۲۷۸ تذکره مختصر دیگری در عربی به نام

حدیقه المرام، تصنیف نمود که مشتمل بر شرح حال علما و فضلا و امرا و شعرا می باشد». (بینش، ۱۹۷۳: ۱۵۹). نسخه‌ای منحصر به فرد از حدیقه المرام در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره بازبایی ۹۰۰۷ به خط نسخ موجود است. این نسخه را احمد گلچین معانی به جعفر سلطان القرائی هدیه داده است. در صفحه اول این نسخه، مرحوم گلچین معانی نوشته اند: «به پاس محبت های کریمانه دوست بزرگوار دانشمندم جناب آقای جعفر سلطان القرائی. این نسخه حدیقه المرام را که تذکره علما و شعرا و امرای مدراس و مضافات و حیدرآباد دکن است و با همه حقارت آن، در هیچ یک از کتابخانه‌های خصوصی و عمومی ایران نسخه‌اش نیست. به حضورتان تقدیم می‌کنم. دوم تیرماه ۱۳۴۳ طهران. احمد گلچین معانی». (واصف، ۱۳۳۵: ۱). این نسخه به تاریخ دوم ماه مبارک ربیع‌الاول سنه ۱۳۳۵ هجری روز پنجشنبه توسط سید محمد جلال الدین کتابت شده است. واصف در این نسخه از دو فرزند خود به نام های مولوی عبدالباسط و مولوی عبدالرحمن نیز نام می‌برد (همان: ۳۹). واصف به تلافی گلزار اعظم، حدیقه المرام را در سال ۱۲۷۸ ق. یعنی بعد از فوت خان اعظم به زبان عربی نوشت. واصف در این کتاب ادعا نموده که تالیف گلزار اعظم کار اعظم نبوده است؛ بلکه دیگران آن را نوشته‌اند و به اعظم نسبت داده‌اند. مدراسی می نویسد «صف رساله فی علم العروض و تذکره الشعراء و نسبه‌ها الی الاعظم و ذکر فی معدن الجواهر من مناقبه شیئا» (همان: ۱۱-۱۰). در ترجمه خان اعظم نه تنها از تذکره‌های او نام نبرده، بلکه می نویسد: «فنیسیه تصنیف کتاب الیه بهتان عظیم» (همان: ۸-۷). در ترجمه ابوسعید و الانوشته شده است که وی بعد از فوت علیرضا راییق، تذکره گلدسته کرناتک را که تألیف او بود از ورثه‌اش گرفت و تغییراتی در آن داد و بعضی شطحیات در حق من بر آن افزود و آن را ذوالفقار نامید و چون دستش به این جنایت آلوده بود، پس از آن که به خان اعظم رسید، کتاب را گلزار اعظم نام نهاد و به او داد (همان: ۶).

فرزندان واصف: یکی از فرزندان محمد مهدی واصف، حکیم عبدالباسط عشق مدراسی است که در سال ۱۲۳۸ هـ. در مدراس به دنیا آمد و در ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۲ هـ، در حیدرآباد دکن از دنیا رفت. او طبیب جراح، روزنامه نگار، شاعر و ادیبی زبردست بود. «ترانه عشق» دیوان حکیم عبدالباسط عشق مدراسی است، در ۲ بخش. بخش اول اشعار فارسی شامل غزلیات و رباعیات و بخش دوم اشعار اردو. (نوشاهی، ۱۳۹۱: ۳/۱۹۹۳)، نیز ر.ک. (بینش، ۱۹۷۳: ۹۸). محمد عبدالعزیز بن محمد مهدی واصف مدراسی، فرزند دیگر واصف است. کتاب تعلیم عزیزی که موضوع آن نصاب

فارسی است، در تاریخ ۱۳۰۸ هـ/ ۹۱-۱۸۹۰ م. توسط وی نوشته شده است (نوشاهی، ۱۳۹۱: ۱۰/۲). اثر دیگر محمد عبدالعزیز، الفبای فارسی یا فواید عزیزیه نام دارد. (همانجا: ۸۱۹).

رتبه علمی واصف: واصف در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که همگی صاحب علم و فضیلت بوده اند. آثارش گواه بر دایره اطلاعات او در زمینه‌های مختلف علمی، دینی و ادبی است. او به چندین زبان از جمله فارسی، عربی، اردو، هندی و انگلیسی مسلط بوده است.

مذهب واصف: براساس شواهد موجود، واصف سنی مذهب است و علاقه او به خاندان نبوت در این تذکره دیده می شود. اشعاری منسوب به حضرت علی (ع)، امام حسین (ع)، حضرت فاطمه سلام الله علیها نقل می کند. در شرح حال جویای کشمیری قصیده‌ای را در منقبت امام موسی کاظم (ع) از این شاعر می آورد. در انتخاب ابیات محتشم کاشانی، ترکیب بند مشهور او را می آورد، اما ایراداتی نیز بر چگونگی برپایی عزاداری شیعیان در مورد امام حسین (ع) می گیرد که در این مقال، مجال پاسخ گویی به آن وجود ندارد.

دوستان مؤلف: واصف با بسیاری از شاعران معرفی شده در تذکره خود ارتباط نزدیکی داشته. این ارتباط گاهی ارتباط شاگرد- استادی بوده و گاهی ارتباطی که در جلسات مشاعره به وجود می آمده است یا گاهی اشعاری از آنها طلب می نموده و یا اینکه از دوستان نزدیک پدرش (رونق) بوده اند. این ارتباطات بر اعتبار تذکره وی افزوده است. افسر، اظهر، بصارت، بیش، خوشدل، راقم، شمس، سید غلام دستگیر ابن سید عبدالقادر، فقیر، قدرت الله گوپاموی (مؤلف نتایج الافکار)، نامی، نظیر، وفا، ولا از آن جمله اند. از دیگر دوستان واصف، لاله تیک چند بهار، مؤلف لغت نامه «بهار عجم» است.

رابطه واصف با قدرت الله گوپاموی مؤلف تذکره نتایج الافکار: واصف با قدرت الله گوپاموی دوستی نزدیکی داشته است و به این که قدرت، شرح احوال پدر خویش را در تذکره نتایج الافکار نیاورده، اعتراض می کند و به جای قدرت شرح احوال پدر قدرت را می نویسد و وقتی که دیوان اشعار قدرت را برای معرفی وی از او می خواهد، قدرت الله گوپاموی درخواست او را اجابت نمی کند به طوری که واصف چنین می نویسد «ولیکن اگر راست می خواهی حقیر را از محنت انتخاب آرام بخشید زیرا که در تذکره خودش قریب صد بیت از نتایج طبع خود نوشته است. البته از منتخبات برگزیدن اشعار آسان تر باشد. ولیکن حسرت این امر در دل دارم که اگر به مطالعه دیوان او کامیاب شدمی، جوهر کاردانی خود وانموده، اشعار خوبی سوای آن که قدرت از نظر بلند نظری

و سخن‌شناسی اشعار سهل را برگزیده است انتخاب کردمی». (واصف، بی تا ۱: ۴۸۱). دربارهٔ زمان فوت میرزا جلال اسیر شهرستانی می‌نویسد که «وفات اسیر در سنهٔ تسع و اربعین و الف بوده است. اما قدرت الله خان مؤلف نتایج الافکار، سنهٔ وفات اسیر را تسع و اربعین و تسعمائنه نوشته و این یکی از اغلاط اوست. تحقیق همین است که بنده نوشته‌ام. به دریافت رسید که قدرت بعد تسوید این اوراق خبردارگشته در همهٔ نسخه جات تذکرهٔ خود سهو القلم دربارهٔ اسیر را درست کرده است». از این عبارات می‌توان نتیجه گرفت که نسخه‌ای از معدن الجواهر به دست قدرت الله گویاموی نیز رسیده است. «(همان: ۶۴). عجیب است که قدرت، در تذکرهٔ خود (نتایج الافکار) هیچ نامی از واصف نبرده است و فقط به شرح احوال رونق پدر واصف پرداخته است. قدرت تقریباً سه سال قبل از معدن الجواهر، تألیف خود را به پایان رسانده بود.

بخش‌های تذکرهٔ معدن الجواهر: واصف در مقدمهٔ کتاب خود می‌نویسد: «چون لختی در بحر تأمل غوطه زدم در خاطر خطور کرد که سوای ذکر اشعار آبدار صورت افادهٔ دیگر مرمت‌دیان را تذکری مرمت‌هیان را جلوهٔ ظهور یابد. انسب و احری و البیق و اولی باشد. پس دیباچهٔ کتاب را بر چهار فصل مشتمل کردم». (واصف، بی تا ۱: ۵). فصل اول: در خوبی فکر شعر و ذکر بعضی از رشحات کلام منظوم که از سرچشمهٔ خواطر دریا مقاطر منتسبان دودمان مصطفوی - علیهم السلام و غیرهم مترشح گشته. در این فصل اهمیت شعر و همچنین مدح و ذم شاعران در زمان ظهور اسلام و اشعاری منسوب به حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه سلام الله علیها و امام حسین (ع) ذکر شده است. فصل دوم: در بیان زبان فارسی و بعضی فواید دیگر. این فصل از لحاظ زبان‌شناسی مطالب سودمندی دارد. فصل سوم: در علم عروض بر نهج اختصار. واصف این قسمت را از روی مرآت الخیال نوشته است. فصل سوم مشتمل بر یک مقدمه و چهار مقاله است. مقاله اول در بیان اجزای میزان/مقاله دوم: در بیان ارکان اصلی و عارضی بحور/مقاله سوم در بیان رکن سالم و غیرسالم/مقاله چهارم: در بیان بحور اشعار و امثلهٔ آن. فصل چهارم: در علم قافیه/گفتار دوم: در بیان انواع نظم، در این قسمت به بررسی انواع قالب‌های شعری از جمله غزل، قصیده، ترجیع، رباعی، قطعه، فرد، مثنوی و مسمط می‌پردازد. / فایده: در بیان فصاحت و بلاغت کلام و کلمه/گفتار سوم: در بیان صنایع شعری. نویسنده این قسمت را از روی تذکرهٔ مرآت الخیال نوشته است/قسمت دوم: تذکرهٔ شعرا. در قسمت آخر کتاب، تذکرهٔ زنان شاعر آمده است.

ویژگی های معدن الجواهر: چنانکه از بخش های مختلف این اثر برمی آید، گویا مؤلف در تألیف این تذکره به کتاب بهارستان سخن، تألیف میرعبدالرزاق صمصام الدوله معروف به شاهنوازخان و مرآت الخیال نظر داشته است. البته این کتاب صرفاً تذکره شاعران نیست، بلکه بخش هایی درباره شعر و قالب های شعری، فصاحت و بلاغت، صنایع شعری و دیگر مسائل ادبی است. ترتیب تراجم شاعران در این تذکره بر اساس حروف الفباست. این کتاب شرح احوال حدود ۸۶۰ شاعر را دربردارد. اما کار جالب واصف در این تذکره، معرفی شاعران هم عصر خود در پایان هر یک از حروف الفباست که حدود ۷۰ شاعر را در برمی گیرد. واصف در نوشتن شرح احوال شاعران قدیم کار چندان مهمی انجام نداده چون فقط آن را از روی تذکره های قبل از خود گردآوری کرده است اما شرح احوال شاعران معاصر و ذکر اشعار آنها، در خور توجه است. همچنین در پایان این تذکره شرح احوال زنان شاعر تحت عنوان تذکره الشاعرات آمده (واصف مدراسی، بی تا: ۶۵۵-۶۵۱) که بنا بر گفته مولف، از روی تذکره آتشکده آذر نوشته شده است (همان: ۶۵۱). از ویژگی های دیگر این تذکره ذکر تاریخ تولد و مرگ شعرا و نیز تاریخ وقایع است که با وسواس خاصی انجام شده است و از امتیازات این تذکره به شمار می آید.

مآخذ معدن الجواهر: واصف از چندین تذکره در شرح احوال شاعران قدیم و هم عصر خویش استفاده نموده است. از جمله آتشکده آذر، کلمات الشعرا، خزانه عامره، سرو آزاد، تذکره بی نظیر، مرآت الخیال، شام غریبان، گل رعنا، صبح وطن اعظم، نتایج الافکار، مجمع النفایس، حیات الشعرا، اخبارالاحیاء، عرفات العاشقین، ید بیضا، تذکره خوشگو، گلدسته کرناتک و تذکره مردم دیده. گاهی واصف در شرح احوال شاعران، دقیقاً همان مطالب دیگر کتب را نقل نموده است. کاری که در اکثر تذکره های این عصر صورت گرفته. مثلاً در ترجمه احوال شاعرانی همچون بیتاب، بسمل، باهر، از روی تذکره بی نظیر همان مطالب را دقیقاً رونویسی کرده است. (امید سروری، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۴ و واصف مدراسی، بی تا: ۱۱۲-۱۱۱) و گاهی با رجوع کردن به دیوان شاعران، ابیات منتخبی را ثبت می کند و یا در مورد شاعران مشهوری همچون حافظ، بیدل دهلوی، کلیم کاشانی، ناصر علی سرهندی و ... دست به گلچین نمودن ابیات می زند و ابیات را مفصل تر می آورد (واصف، بی تا: ۴۱۲، ۴۸۹، ۱۰۴، ۱۶۵).

نسخه های معدن الجواهر: ۱- نسخه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به شماره ثبت: ۵-۱۷۷۲۰، شناسه کد کتاب: ۱۰۹۶۰۳۶، تاریخ کتابت سده ۱۳، نستعلیق هندی، قطع رحلی، ۳۷۰ برگ.

در برخی از صفحات این نسخه بر روی برخی ابیات و تراجم خط کشی شده است. حدس بنده این است که این، نسخه اصل باشد که بعدها مؤلف حذف و اضافاتی بر روی آن صورت داده است. این نسخه قسمت آخر یعنی تراجم زنان شاعر و همچنین قسمت ماده تاریخ‌هایی را که برای این کتاب سروده اند، ندارد. این نسخه را با نشان اختصاری «مل» نشان داده ایم.

۲- نسخه کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی شهر قم، کد دستیابی کتاب: ۱۸۸۵ نستعلیق هندی، عناوین و نام شاعران شنگرف، در دو برگ قبل از کتاب فهرست فصول و حروف نوشته شده است ، جلد مقوایی، عطف تیماج قهوه ای. ۳۳۲ گ، ۱۷ س، ۱۹×۳۰ cm. این نسخه تذکره شاعرات و ماده تاریخ ها را اضافه دارد. ما این نسخه را اساس کار خود قرار داده ایم. (بی تا ۱). هیچ کدام از دو نسخه تاریخ کتابت ندارند.

طبق اظهارات اعظم سه نسخه از *معادن الجواهر* موجود بوده است. یک نسخه از *معادن الجواهر* را که دستخط خود واصف بوده، اعظم در اختیار داشته و دونسخه دیگر در اختیار میر مبارک الله خان بهادر راغب و سید غلام دستگیر بوده است (اعظم، ۱۲۷۲: ۴۲۵).

رفت و آمد واصف در انجمن ادبی «مجلس مشاعره اعظم»: وقتی در قرن نوزدهم میلادی، در مرکز اصلی زبان فارسی یعنی هند شمالی، زبان اردو جای زبان فارسی را گرفت و در این نواحی زبان فارسی در مرتبه دوم واقع شد، نوابان کرناتک (هند جنوبی) که به لقب والجاه شهرت داشتند خدماتی شایسته به شعر و ادب فارسی کردند. یکی از اعضای این خاندان، نواب محمد غوث خان متخلص به اعظم ملقب به والجاه پنجم پسر والجاه چهارم (۱۲۵۹هـ/۱۸۴۳م. - ۱۲۷۲هـ/۱۸۵۵م.) بود که به ریاست کرناتک نائل گشت. در اثر ادب پروری نواب اعظم واسلافش، شاعران و نویسندگان و دانشمندان متعددی در مدراس گردآمده بودند. هنگامی که نواب اعظم، مجلس مشاعره را تأسیس نمود، فعالیت‌های ادبی تشدید یافت. «محمد غوث خان بهادر، متخلص به اعظم، تذکره نویس و شاعر پارسی گوی هند در سال ۱۲۳۹ ق. زاده شد. پدرش، محمد منور خان بهادر، سپه سالار و استاندار کرناتک بود. اعظم در سال ۱۲۵۸ ق. بر مسند پدر نشست. به ناصر علی سرهندی عقیده وارادت خاص داشت و در پیروی از سبک وی شعر می‌سرود و دیری نگذشت که از این اشعار دیوانی فراهم آورد». (نقوی، ۱۳۴۷: ۵۴۵). وی در سال «۱۲۶۰ ق. انجمنی ادبی به نام «مجلس مشاعره اعظم» تأسیس کرد و قدرت الله گوپاموی را به عنوان یکی از دو داور برگزید. سرانجام در ۳۲ سالگی بدرود حیات گفت» (همان: ۵۴۷). آثار اعظم عبارتند از: «۱- تذکره صبح وطن: تألیف این تذکره را در ۱۲۵۶ ق. آغاز کرده و دو سال بعد به پایان رساند. این تذکره حاوی شرح احوال و

نمونه اشعار ۹۲ شاعر متأخر استان مدراس است. وی آن را برای رفع نقص تذکره گلدسته کرنا تک تألیف کرد. این تذکره در زمان حیات مؤلف، در مدراس در ۱۲۵۸ ق. به چاپ رسید. ۲- تذکره گلزار اعظم، وی این تذکره را در ۱۲۶۷ ق. آغاز کرد و پس از دو سال به پایان رساند. اعظم در دیباچه این تذکره به اعتراضات واصف، مؤلف معدن الجواهر، بر کلام شعر شعرا پاسخ های مناسبی داده است. این تذکره در شرح حال ۴۳۳ نفر از شعرای معاصر و هم وطن مؤلف است. (انوشه، ۱۳۸۰: ۲۲۴/۴) واصف در سال ۱۲۶۲ ق. وارد این محفل می شود و در همین انجمن شعری است که اشعار واصف نقد می شده و بیشتر این نقدها را می پذیرفته است. واصف در آغاز تذکره خود به شرح احوال اعظم می پردازد و چند بیت از اعظم را ثبت می کند. (واصف، بی تا: ۵۱-۵۰). واصف شرح احوال نواب محمد غوث خان اعظم را به این خاطر در صدر شعرای معدن الجواهر آورده چون، اعظم هم مرئی و مشوق دیگر شاعران است و هم اغلب شاعران این تذکره از وابستگان دستگاه او بودند و همچنین ریاست محفل مشاعره بر عهده او بود. واصف در دیوان غزلیات خود، اعظم را این چنین ستوده است:

دیدم چو صبح تیغ جگرگون آفتاب دریافتم علامت شبخون آفتاب
اکسیر چیست خاک در شاه اعظم است زین رشک جوش چون نخورد خون آفتاب...
(واصف، ۱۲۷۸: ۱۰)

مجلس مشاعره اعظم: این مجلس در سال ۱۲۶۲ ق. / ۱۸۶۴ م. تاسیس شد. «شرکت در این مجلس، بدون کسب اجازه نواب مذکور، امکان پذیر نبود. دو نفر به عنوان حکم در رأس این مجلس قرار داشتند. یکی از آنها شیرین سخن خان بهادر متخلص به راقم و دیگری مولوی میران محی الدین قادری متخلص به واقف بود. سید محمد متخلص به خالص، مقام منشی گری، مجلس مشاعره را به عهده داشت. این مجلس هفته ای یک بار تشکیل می شد و پیش از تشکیل آن «مصرع طرح» را اعلام می کردند. فقط شاعرانی که اجازه حضور در این مجلس داشتند، مجاز به خواندن شعر خود بودند. از طرف نواب مذکور اجازه بود، اگر کسی درباره شعری ایرادی یا اعتراضی داشته باشد، مطرح نماید. اگر در مورد مسئله ای بحث و مباحثه به درازا می کشید رئیس مجلس، نظر خود را ابراز می نمود ولی اگر با وجود مداخله رئیس مجلس، مسئله حل نمی شد به نواب اعظم مراجعه می نمودند و رأی نواب را همه قبول می کردند. مجلس مشاعره در محلی مخصوص تشکیل می شد. علاوه بر حضار و شرکت کنندگان، مستخدمین نیز با البسه زرق و برق برای خدمت حاضر می شدند. از شرکت کنندگان مجلس پذیرایی مجلل و مفصل با خوردنی ها و نوشابه های متنوع و

گوناگون به عمل می‌آمد. مؤلف اشارات بینش این مجلس را در یک رباعی تحسین و تجلیل نموده، آن را به غزل تشبیه کرده است.

گفتم غزل این بزم سخن را به مثل هر یک بیش خوش است بی عیب و خلل
شد مطلع او اعظم و مقطع راقم واقف و قدرت دو فرد چیده ز غزل»
(بینش، ۱۹۷۳: ۲۹)

مرتضی بینش در ادامه می‌نویسد که «او می‌خواست جزئیات مباحثات مجلس مشاعره را هم ذکر کند. ولی این کار را خلاف صلاح دانسته، با این همه آنچه که در فکر است نمی‌تواند به زبان نیاید و به تحریر کشیده نشود. در مجلس مشاعره انتقاد بیجا قابل تحمل نبود. مولوی محمد واصف، تذکره‌ای به نام *معادن الجواهر* نوشت و در آن اشعار ناصر علی سرهندی را مورد مسخره قرار داد. نواب اعظم این عمل واصف را نپسندید و او را از مجلس مشاعره اخراج نمود ولی به این کار اکتفا ننمود. در تذکره خود به نام *گلزار اعظم* به اعتراضات واصف جواب‌های مدلی داد. رئیس مجلس مشاعره، شیرین سخن خان راقم هم در جواب اعتراضات واصف رساله‌ای تحت عنوان «*ذوالفقار علی*» نگاشت. چون تذکره واصف انتشار نیافت رساله *ذوالفقار علی* نیز در خفا ماند. بینش در شرح حال جوهر، رویداد جالبی را ذکر کرده است و آن این که روزی جوهر در مجلس مشاعره شرکت نمود. ورودش چنان نحس بود که این مجلس دیگر هیچ وقت تشکیل نشد. به خاطر این اتفاق مردم از راه ظرافت او را «جوهر زمره قدم» می‌خواندند» (همان، ۱۹۷۳: ۳۱).

سبب تألیف *تذکره گلزار اعظم*: محمد غوث خان مؤلف *گلزار اعظم* در سبب تألیف تذکره خود می‌نویسد که مدتی به فکر تألیف تذکره شاعران بوده است؛ اما به خاطر قلت فرصت موفق به این کار نمی‌شده است «تا اینکه *تذکره معادن الجواهر* واصف به ملاحظه رسید و به وضوح انجامید که مومی‌الیه در مقامات کثیره به غوامض نکات شعری پی‌نبرده، به اعتراضات بی‌جا بر کلام اساتذّه جهابذه، قلم فرسوده و به دخل ناسزا کار فرموده، لهذا بحر طبیعت باز به جوش آمد و دریای خاطر در خروش که جوابات رایقه آن درج تذکره سازم و به امتحان مزاج قلم پردازم». (اعظم، ۱۲۷۲: ۶). به این ترتیب محمد غوث خان در جواب *تذکره معادن الجواهر*، *گلزار اعظم* را می‌نویسد و بر این تذکره ایراداتی می‌گیرد که آن ایرادات را می‌توانید در آن کتاب از صفحه ۳۹۷ - ۴۲۹ مشاهده بفرمایید. سید مرتضی بینش مؤلف *اشارات بینش* درباره واصف می‌نویسد: «مؤلف در ملاقات اول، جوهر او را شناخته با هم عهد قدیمی داریم که شعر خود بارها از نظر یکدیگر گذرانیده باشیم و اگر ستمی به نظر درآید بی‌تکلفانه دخل نماییم و او هم، بنده را ناچیز نمی‌داند. از اینجا در تذکره

خود که واصف نسبت به جناب ناصر علی سرهندی و دیگر اساتذہ شوخی‌ها کرده و در اکثر اشعار بی‌ادبی‌ها به کار برده، به معرض عتاب حضرت ظل‌اللهی افتاد و خود مورد طعن و تشنیع اهل سخن گردید. چنانچه شیرین سخن خان بهادر راقم در ردّ اعتراض‌های او رسالۀ موسوم به «ذوالفقار علی» نوشته، چون تذکرۀ واصف از کنج اختفا، سری بر نیاورد، ذوالفقار علی، نیز همچنان در نیام ماند. رفته‌رفته بندگان عالی به مقتضای قدردانی و جوهرشناسی بر او دلخوش فرموده، در مشاعره یاد فرمودند و نوازش‌ها به حال او نمودند». (بینش، ۱۹۷۳: ۱۲۵-۱۲۴).

سبک شناسی‌های واصف: واصف ارادت خاصی به صائب تبریزی دارد و او را جزو سروران و سرکردگان شعرا می‌داند و می‌نویسد: «میرزا در صفوت و حسن مبانی و شیرینی معانی و ادای عاشقانه و امثله و نظایر، بی‌نظیر و یکتاست. اگر بعضی از اهل هند و دکن همچو ناصر علی خیال خام همسری میرزا در سر دارند از اثر سودای سوخته باشد. کجا آسمان و کجا زمین؟ و کجا آفتاب نور بار و کجا ذرۀ بی مقدار؟ دیوان میرزا کارنامه و دستورالعمل اهل سخن است و هر طالب صادق را مطالعه و استفاده آن به سر منزل مقصود می‌رساند. به شرط آنکه محاورات و لغات آن را به یاد گیرند و به مدد استاد کاردان اتباع و اقتداری این امام اهل سخن بر خود واجب شمارند». (واصف مدراسی، بی تا: ۱۱: ۳۲۱). آنگاه دست به گلچین کردن اشعار صائب می‌زند. در پایان همین قسمت، از خوانندگان اشعار صائب می‌خواهد که در اشعار این شاعر بزرگ تفکر بیشتری کنند و آسان‌گیری در حق این شاعر را کنار بگذارند زیرا «اکثر این اشعار چندان بلند است که کمند فکر هر کوتاه نظر به کنگرۀ ادراکش نتواند رسید». (همان: ۳۴۳). واصف اعتقاد دارد که اشعار بیدل دهلوی در میان هندوان درجۀ قبول یافته ولی در میان ایرانیان آن محبوبیت را ندارد: «چون میرزا - علیه‌الرحمه - به علم خداداد خودش از خلق معانی به سوی احداث مبانی چند محاورات تازه پرداخت، در دیدۀ دل هندویان چون مردمک چشم منزلی حاصل ساخت، اما مصطلحات مخترعۀ او در چشم بلغای عجم حکم شعر منقلب و شعر زائد که چون قذی موجب زحمت خانۀ دیده است به هم رسانید، لاجرم به آهوگیری کمر بستند» (همان: ۱۰۵). دربارهٔ قصیده سرایی عرفی می‌نویسد: «فضل و کمال عرفی از قصاید غزایی که در ولایت هندوستان متعارف و متداول است پیدا و هویدا است. اکثر اهل سخن را به یک نوع کلام زیاده دل‌بستگی می‌باشد و در آن به نسبت قسم دیگر درجۀ بلند به هم می‌رسانند. از اینجاست که قصاید عرفی را از غزلیات او زیباتر دانسته‌اند» (همان: ۳۸۰). در شرح حال نظامی گنجوی می‌نویسد که سوای نظامی گنجوی سه نظامی دیگر وجود داشته‌اند و به شاعران

توصیه می‌کند که نباید تخلص دیگران را برای خود انتخاب کنند: «پس شعرای روزگار را باید که از حد ادب تجاوز نکرده، تا وسع امکان در حالت خوشه چینی، خود را خداوند خرمن و نمایندند. توضیح مقال و تفصیل اجمال این که اگر فی زماننا شاعری پیدا شود و صائب و کلیم تخلص برگزیند، چون هلال انگشت نمای خلایق گردد و اساتذہ را لحاظ این معنی واجب، که برای تلامذہ خود تخلصی تجویز فرمایند که مناسب حوصله آنها بوده باشد و حتی المقذور لفظ تازه اختیار کنند» (همان: ۵۷۷). در قسمت شرح حال واله داغستانی مؤلف ریاض الشعراء، درباره لغت دانی هندیان مطلب جالبی دارد: «و نیز در خزانه نوشته‌اند که مولوی در شعر خود لفظ «پاپوش» به معنی مشهور آورده. واله گفت که در ولایت به این معنی نشنیدم. مولوی شعر میرزا صائب را شاهد آورد. واله هیچ نگفت. از اینجا معلوم توان کرد که بسیاری از اهل ایران بر لغات زبان خویش که دریایی است زخار، خبرداری نیستند. اگر هندیان را به تتبع کلام اساتذہ جداگانه و مطالعه فرهنگ‌ها و لغات تبخیری پیدا گردد و گوی سبقت پیش برند خالی از ناموری نباشد و خود آیه کریمه «لیس للانسان الا ما سعی» اشارت می‌فرماید که در هر فن ارتقای مدارج کمال بر ممارست و مزاولت موقوف است. ای یاران همدم جهد جزیل را دلیل راه خود ساخته به سر منزل مقصود فائز شوید و کوتاهی همّت را سنگ راه خود نکنید. - والله الموفق والمعین -» (همان: ۶۰۷). درباره خاقانی می‌نویسد:

« مثنوی تحفه العراقین او به غایت پاکیزه است. چون خاقانی از قدمای شعراست، طرز کلام او به نهج متأخرین نیست. در فکر قصیده و تلاش مضامین، سلطان قلمرو سخن است.» (همان: ۱۹۵). واصف در مقابل شاعران هم عصر و کسانی که با آنها رفت و آمد داشته و به نوعی دچار خود شیفتگی می‌شوند نیز می‌ایستد از جمله سید ابو سعید المخاطب به سید ابوطیب خان مشهور به والا. و می‌گوید که دیوان والا را از آغاز تا انجام مطالعه کرده است. «در مقامی از راه فخر که سنت شعراست والا می‌گوید:

نی عجب گر صف کشد ارباب معنی پیش من گشته ام از بس که والجاه مدراس سخن
و نیز به تضمین مصرع میرزا صائب گفته است:
شود دیوان صائب را مقابل مصرع والا که چون مصرع بلند افتد به دیوان می‌زند پهلوی»
(همان: ۶۲۳)

واصف در جواب والا، بیتی از میرزا جلال اسیر استشهد می‌آورد:

«با وجود آن که استاد فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود

و می نویسد بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟» (همانجا). واصف اشعار راغب را بسیار می پسندیده است. اما او را بیشتر به خاطر سخن سنجی و نقادی او در زمینه شعر، تحسین می نموده است: «حقیر با اکثری از سخنوران این دیار از نو و کهن برخوردارم و صحبت داشته‌ام. میر مبارک الله خان بهادر را [در] سخن شناسی که مشکل کاری است بر همه فایق یافتم. سخن گفتن آنقدر دقت ندارد که سخن فهمیدن و این مسئله پیش ذوی العقول از مسلمات است و بحث و جدال را در آن مدخل نی. چنان که میرزا صائب می فرماید:

طوطی ز معنی سخن خویش غافل است هر کس سخنور است سخندان نمی شود

یعنی هر سخنور، کامیاب دولت سخن دانی نمی تواند شد». (واصف مدراسی، بی تا: ۲۴۶-۲۴۵).
پیشینه نقد در تذکرها: پیشینه نقد در تذکرها را می توان از اولین تذکره یعنی *لباب الالباب* شروع نمود. بعد از آن تذکره‌هایی همچون *تذکره دولتشاه سمرقندی*، *آتشکده آذر*، *خزانه عامره*، *مجمع النفایس*، *تذکره میخانه*، *سروآزاد*، *تذکره بی نظیر*، *تذکره مردم دیده*، *گل رعنا*، *مجمع النفایس* و بسیاری دیگر از تذکرها را می توان نام برد. در دست داشتن *مجمع النفایس خان آرزو* و *خزانه عامره آزاد بلگرامی*، مؤلف را برآن داشته تا در زمینه نقد شعر همانند پیشینیان به نقد اشعار شاعران ماضی و هم عصر خود بپردازد. اظهار نظرهای کارشناسی و فنی او در باب شعرا و زندگی و شعرشان در لابلای این کتاب مشهود است. در این میان بیشتر به معنای لغوی کلمات اهمّیت داده است. در میان شاعران بیشتر به نقد اشعار ناصرعلی سرهندی دست زده و وی را مورد نقد قرار داده است.

بهانه نقدنویسی واصف: به اعتقاد واصف، نقادی سنتی است دیرینه و دخل و تصرف در اشعار دیگران کاری است پسندیده و این عمل را بدعتی تازه نمی داند (همان: ۱۰۹). نقد شعر- نه به شیوه امروزی- قبل از او در تذکره‌هایی همچون *خزانه عامره* و *مجمع النفایس* و... وجود داشته است. واصف به نقدهای مولوی آزاد بلگرامی از ابیات بیدل دهلوی استناد می کند و می نویسد:

«تا گهر باشد چرا دریا کشد ننگ حباب حیف باشد جز دل عاشق به دست یار گل

مولوی آزاد در *خزانه عامره* نوشته که مصراع ثانی این بیت، فقیر را خوش آمد. مصراع اول موافق طبعم چنین اولی است: ع: شوخ نافرمان من می چیند از گلزار گل. انتهی از اینجا معلوم شد که در کلام شعرای صاحب کمال دخل بجا کردن اتباع سنت سنیه است، نه ایجاد بدعت قبیحه و خود مسنون بودن این عمل نیک در دیباچه گذشت. پس اگر جایی در این کتاب حقیر بی ادبی کرده‌ام، بر همین رسم قدیم محمول شود». (واصف مدراسی، بی تا: ۹).

نقّادی واصف: واصف در این تذکره در اشعار دیگران دست برده و با ذوق هنری خویش، هر جا که لازم دانسته، دست به تغییر زده و با عباراتی همچون « پسند حقیر این است» آن را بازگو نموده است. مثلاً بیتی از شاعری به نام «انتخابی» در همین تذکره که واصف اینگونه آن را تغییر داده است:

«شعر صاف من است آب حیات خضرم و عمر جاودان دارم

آب زلال نوشته بود و حقیر به حیات بدل کردم». (همان: ۸۷).

در مورد بیتی از بهجت چنین می نویسد:

«چرا ای سرو قد، جویی لب جو؟ به چشم من بیا جای تو این است

در مصرع دوم این بیت « نشین» به جای « بیا» دلخواه حقیر است». (همان: ۱۲۸)

در خصوص بیتی از عاقل:

«برو زاهد که تحصیل ارم طاعت نمی خواهد خدا در کارسازی از کسی رشوت نمی خواهد

مصرع اولی اگر چنین خوانند دلپسند حقیر است.ع: برو زاهد که جنت محنت طاعت نمی خواهد»

(همان: ۴۰۰)

بیتی از عزلت: «ز پاک بین آینه سخت حیرانم که بی درنگ کشد در کنار خوبان را

حقیر به جای « پاک بین»، « پاکبازی» و به جای «بی درنگ»، «بی حجاب» اولی می دانم». (همان: ۴۰۸).

بیتی از غالب: «روز محشر غبار تربت ما دامن بوتراب می خواهد

مصرع اول بدین طور ع: گرد عصیان ما به روز حشر» پسندیده حقیر است». (همان: ۴۳۵) و نمونه

های بسیار دیگر.

نقد اشعار ناصرعلی سرهندی: واصف درضمن شرح حال ظهوری ترشیزی به ادعاهای گزاف

ناصرعلیمی تازد و چنین می نویسد: «حقیر که حق گو و حق پسندم چون با پری زادان خیال ناصرعلی

دچار شوم مانند داوری که از تعنف برگردان بود، انتقام این بیدادها کشم تا چشم اقاصی و ادانی که

در پندار بر غلط و خودپسندی مبتلا باشند و لاف بی معنی زنند، توتیای عبرت جلا

پذیرد». (همان: ۳۷۴). درباره سبک شعری ناصرعلی سرهندی می نویسد که او شوق تقلید از سخن و

شعر بزرگان ادب نداشته است و سبک مخصوص به خود داشته و این امر را برای ناصر علی مضر

می دانسته است. واصف عقیده دارد که «شاعر باید در شعر از بزرگان ادب پیروی نماید و از اختراع

الفاظ دوری نماید، تا سخنش پاکیزه تر شود» (واصف، بی تا: ۴۱۳). کسانی چون فردوسی، نظامی،

خاقانی، حافظ و ... سبک شخصی مخصوص به خودشان دارند. این بزرگان جریانی را در شاعری

ایجاد کرده‌اند که عده کثیری به تبع ایشان شعر گفته‌اند. پیروی از قدما در شعر و ادب را نباید تقلید تلقی کرد. قدما اصولی را طرح‌ریزی نموده‌اند که متاخرین باید از آنها تقلید و تتبع نمایند. این تقلید به این منظور است تا با مطالعه آثار قدما رموز و فنون را دریابند و مضایق و مخارج سخن را بشناسند که اگر آن اصول شناخته نشوند نتیجه مطلوبی حاصل نمی‌شود. از طرف دیگر شاعر بعد از فراگرفتن اصول باید از خود خلاقیت نشان بدهد و از تقلید صرف کناره‌گیری کند. « اینجاست که منتقد باید به نویسنده یا شاعر توصیه کند که گرد تشبیهات و استعارات و صورتهای خیال‌انگیز شاعران قدیمی نگردد و سعی کند خود آفریننده باشد». (زرین کوب ۱۳۹۰: ۹) ناصرعلی در بیتی خود را از صائب برتر می‌داند و می‌گوید:

«هر بیت من برابر دیوان صائب است از بس که اهل طبع مکرر نوشته‌اند

و واصف در جواب او می‌نویسد: «نظر بر عالمگیری کلام شیرین آن رابع رسل شعرا و رواج آن، هم در ایران و هم در اقلیم هند، منصفانه توان گفت که دعوی شیخ بی‌برهان است و به جایی نمی‌رسد» (واصف، بی تا: ۴۲۳) و در جایی دیگر ناصرعلی می‌گوید:

«ندارد باغ عالم بلبلی ترک صفاهان کن بیا در خانه ناصرعلی گلگشت ایران کن»

(همان: ۴۲۶)

و واصف در جواب می‌نویسد: «نفی عندلیب از باغ جهان کردن و پس بر ترک صفاهان امر فرمودن از بلاغت شیخ نشان می‌دهد و از صفاهان میرزا محمدعلی صائب اصفهانی اراده کرده و این سخن از باب همون شیخی ماست که بالا گذشت». (همانجا و نیز کرمی، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۰). به هر حال واصف نتوانسته است در برابر خود شیفتگی‌های ناصرعلی خاموش بنشیند شاعری که اغلب مرتبه خود را بالاتر از دیگران و حتی بزرگان شعر و ادب می‌بیند. چنانکه پیش ازین اشاره شد، اعتراض‌هایی که واصف بر اشعار ناصرعلی می‌نویسد کسانی همچون راقم را بر می‌انگیزد تا در برابر اعتراضات واصف رساله‌ای با عنوان «ذوالفقارعلی» را بنویسد (بینش، ۱۹۷۳: ۱۲۴) و یا محمد غوث خان که طرفدار شعر ناصرعلی است؛ نیز در گلزار اعظم جواب اعتراضات واصف را بدهد. (همان: ۱۵۹)

نقد معدن الجواهر توسط اعظم: اعظم حتی از قالب‌های شعری که واصف آورده است ایراد می‌گیرد. از مستزاد واصف ایراد گرفته و شعری را که او آورده است قالب مستزاد نمی‌داند. و می‌نویسد: «بالجمله تا کجا به غلط‌هایش قلم فرسایم. مثنی نمونه از خرواری کافی است. تعجب از واصف رومی‌نماید که علم عروض و قافیه و صنایع شعری از مرآت الخیال به اندک تغییر الفاظ بی

حواله کتاب نقل برداشته از آن خود ساخته و غلطی‌های مذکوره را با وجود دعای نقّادی و صرافیه بازار سخن عین راست و درست پنداشته، به تسویدش پرداخته». (اعظم، ۱۲۷۲: ۴۰۲-۴۰۱). همچنین از لغت‌دانی و اصف ایراد می‌گیرد و او را که نویسنده لغت نامه «دلیل ساطع» است، بی تبخّر می‌داند. (همان: ۴۰۲). و اصف این بیت زین خان کوکه اکبرپادشاه را این گونه نقد می‌کند.

«آرام من نمی‌دهد این چرخ کج خرام
تا رشته مراد به سوزن در آورم

مضمون این شعر خوب است؛ ولیکن محاوره «آرام من» خالی از غرابت نیست. «راحت به من نمی‌دهد» حقیر می‌پسندم» (واصف، بی تا: ۱: ۲۶۲) محمد غوث خان در جواب او در گلزار اعظم می‌نویسد: انتهی می‌گویم که اگر به جای «راحت»، «فرصت»، گفتی، لایق پسند عالم شد. (اعظم، ۱۲۷۲: ۴۱۲). درین بیت شوکت بخاری:

ز جوش گریه ما گاهواره بی تاب است
بیاض دیده آهو است شیر دایه ما

(واصف، بی تا: ۲۹۹)

واصف نوشته که «مولوی آزاد گوید «دیده آهو» بیاض ندارد، بلکه تمام سیاه می‌باشد. یحتمل که دیده آهوی سرزمین ولایت بیاض داشته باشد. پس آهوان هند را بر غزالان دیگر اقلیم قیاس نتوان کرد.» (همانجا). اعظم در جواب این بیت و عبارات می‌نویسد: «انتهی می‌گویم که معترض معنی بیت شوکت و عبارت آزاد اصلاً نفهمیده، توجیه بی‌جا کرده. آفرین بر سخن فهمی و دعوی نقّادی او! باید دانست که معنی بیت شوکت این است که از جوش گریه ما گاهواره بی‌قرار است از آن که شیر دایه ما به منزله بیاض دیده آهو است که آن ناپیداستو میر آزاد تفسیر قول او می‌کند نه ازین فقره اعتراض بر قول او اراده کرده». (اعظم، ۱۲۷۲: ۴۱۴).

نقد شعر و اصف در محفل مشاعره اعظم: در محفل مشاعره اعظم، و اصف اشعارش را می‌خوانده و در نزد اعظم و فرحت (محمد صبغة الله، متولد ۱۲۳۳ هـ) اشعارش نقد می‌شده و متقابلاً اشعار فرحت توسط و اصف نقد می‌شده است. (همان: ۲۸۵-۲۷۸). اینک نمونه‌هایی از نقد شعر و اصف در نزد اعظم و فرحت.

«بلبل که طلبکار فروزینۀ عشق است
پیچیده رخ از خرده گل طالب خس شد

فرحت اعتراض نمود که هرگاه بلبل طلبکار فروزینۀ عشق باشد از خرده گل چرا روی خود پیچیده، طالب خس گردد؟ و اصف جواب داد: بلبل که خس و خاشاک به هم می‌رسانده از برای همین

است که آتش عشق افروزد. فرحت گفت که از خس، آتش عشق اشتعال نمی‌یابد. واصف معترف به قصور خود گشت». (همان: ۴۲۸). همچنین «واصف می گوید:

در شوق بوسه لب او خوردن دلم باشد به رنگ شیر و شکر در جهان لذیذ

فرحت اعتراض نمود که خوردن دل، گاهی به نظر نیامده. واصف این بیت صائب خواند:

هر که پا کج می‌گذارد ما دل خود می‌خوریم شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما» (همانجا).

و یا از لحاظ وزن شعری، واصف:

«کسی که از تو سپرده ره عدم بر تیغ نهاد اساس حیات خود ای صنم بر تیغ

فرحت اعتراض نمود که در مصراع دوم «الف» اساس در تقطیع ساقط می‌شود و این درست

نخواهد بود. واصف معترف به خطای خود گشته، در فکر تبدیلیش بود که راقم گفت که اگر به

جای «نهاد» لفظ «نهد» باشد، وزن از دست نمی‌رود. واصف قبول کرد. (همان: ۴۲۹).

نتیجه

تذکره معدن الجواهر از جمله نسخه‌های بی‌ردّ و نشان است. دو نسخه از این تذکره در دست است که تصحیح شده است و به زودی به چاپ خواهد رسید. شاید هیچ تذکره‌ای در قرن سیزدهم در مورد نقد شعر به پای تذکره گلزار اعظم نرسد، اما این تذکره در واقع در جواب اعتراضات معدن الجواهر واصف مدراسی نوشته شده است. در جواب اعتراضات واصف بر شعر ناصر علی سرهندی، راقم مدراسی رساله ذوالفقار علی را نوشت. اما واصف بیکار نشست و در ردّ ذوالفقار علی، رساله حسن خطاب و ردّ جواب، و در مقابل گلزار اعظم، تذکره حدیقه المرام را به رشته تحریر درآورد. در همین تذکره حدیقه المرام، واصف ادعا نموده که تالیف گلزار اعظم، کار اعظم نبوده و این کتاب را دیگران نوشته‌اند و به او نسبت داده‌اند. معدن الجواهر از جمله منابع دست‌اولی است که می‌تواند برای بررسی شعر قرن سیزده در شبه قاره هند، به ویژه در نقد شعر، به ما کمک کند. در همان سالهایی که زبان شیرین فارسی در شبه قاره هند، دوره زوال خود را می‌پیمود، بودند کسانی همچون محمد غوث خان بهادر مشهور به اعظم که مجالس مشاعره‌ای برپا کنند و شاعران را گرد هم آورند و به حفظ و دوام این زبان در کرناتک (هند جنوبی) کمک کنند.

منابع

- ۱- اکرام، سید محمد اکرم، آثار الشعراء، اسلام آباد، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۳۸۷ ش. ۲۰۰۸ م.
- ۲- اعظم، محمدغوث خان بهادر جنگ، تذکره گلزار اعظم، چاپ سنگی، هند، مطبع سرکاری، ۱۲۷۲
- ۳- انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ج ۱ بخش ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰
- ۴- بینش، سید مرتضی، تذکره اشارات بینش، ترتیب و تحشیه شریف حسین قاسمی، دهلی: اندو پرشین سوسایتی، ۱۹۷۳ م.
- ۵- خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، ۲ جلد، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۶۸
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۰
- ۷- سروری، امید، تذکره بی نظیر، میرسید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت آبادی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰
- ۸- سید عبدالله، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه محمد اسلم خان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۱
- ۹- کریمی، حمید، دیوان اشعار ناصر علی سرهندی، تهران: انتشارات الهام، ۱۳۸۸
- ۱۰- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره های فارسی، ۲ جلد، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳
- ۱۱- گوپاموی، قدرت الله، تذکره نتایج الافکار، با مقدمه و تصحیح یوسف بیگ بابا پور، قم: مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۱
- ۱۲- صوفی ملکاپوری براری حیدرآبادی، ابوالبرکات محمد عبدالجبار خان، محبوب الزمن (تذکره شعرای دکن)، ۲ جلد، کراچی: انجمن ترقی اردو، ۱۳۲۹ ش.
- ۱۳- نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۷
- ۱۴- نوشاهی، عارف، کتاب شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ۴ جلد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۱
- ۱۵- واصف مدراسی، محمد مهدی، تذکره معدن الجواهر، دست نویس شماره ۱۸۸۵، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، قم، گ ۳۳۲. بی تا ۱.
- ۱۶-، تذکره معدن الجواهر، دست نویس شماره ثبت ۵- ۱۷۷۲۰، کد کتاب ۱۰۹۶۰۳۶، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، گ ۳۷۰ بی تا ۲.
- ۱۷-، تذکره حدیقه المرام، دست نویس شماره ۹۰۰۷، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، گ ۳۹، تاریخ کتابت پنج شبه ۲ ربیع الاول ۱۳۳۵ ق.
- ۱۸-، دیوان واصف، به تصحیح سید عبداللطیف صاحب متخلص به الطف، مدراس: مطبع مظهر العجائب، ۱۲۷۸

